ادله منکرین نیاز به علم رجال:

تعدادی از علما معتقدند در مقام استنباط احکام شرعی ما هیچ نیازی به علم رجال نداریم برای اثبات نظرشان به چند دلیل استناد می کنند:

دلیل اول: قطعیّت صدور روایات کتب أربعه حدیثی مثل الکافی، التهذیب، من لایحضره الفقیه و الاستبصار.

تعدادی از اخباریون که از جمله آنها مرحوم علامه استرآبادی و شیخ حر عاملی می باشند معتقدند که روایات کتب أربعه قطعی الصدور است و اگر این روایات قطعی الصدور شد بی نیاز از علم رجال خواهیم بود. مرحوم استرآبادی فرمایشی دارد که محصّلش این می باشد که:

«علم به حالات روات برای عمل به احادیث احکام نیازی نیست چون تمام احادیثی که از معصومین(ع) صادر شده است قطعی الصدور است و وقتی حدیثی قطعی الصدور بود نیازی به بررسی و دقت در آن نیست. لذا در این بیان یک صغری وجود دارد و یک کبری، کبرای آن یعنی عدم احتیاج بررسی سندی روایات قطعی الصدور روشن و معلوم است.

بحث و سخن در صغرای این کلام است یعنی اینکه بگوییم احادیثی که از ائمه اطهار(ع) در کتب أربعه وارد شده است قطعی الصدور می باشد دلیل بر قطعی الصدور بودن این احادیث آن است که تمامی این احادیث محفوف به قرائنی می باشد که توجه به آن قرائن برای ما علم به صدور این روایات از معصوم(ع) را ایجاد می کند:

قرینه اول: قرائن حالیّه یا مقالیّه است به این معنا که از فرمایشات امام(ع) در بسیاری از روایات نسبت به بسیاری از روات استفاده می شود که امام خودش این راوی را ثقه می داند و راضی به افتراء و تهمت به او نمی باشد هر چند ممکن است آن روای از حیث مذهب متفاوت از مذهب شیعه باشد که این نوع از قرینه در بسیاری از احادیث موجود در کتب أربعه وجود دارد.

قرینه دوم: وقتی به کتب أربعه مراجعه می کنیم می بینیم در سند احادیثی که روایت می شود یک عالم متقی وجود دارد که این حدیث و روایت را در کتاب خودش روایت کرده است بدون اینکه از آن راوی اثباتاً و یا نفیاً سخنی به میان بیاورد و این قرینه است بر اینکه تمام آن رواتی که در سند آن حدیث وجود دارد و این شخص در کتابش نقل می کند و آن را سندی برای اخذ حکم از معصوم می داند دلیل بر این است که او را ثقه می داند.

قرینه سوم: راوی در بسیاری از روایات یکی از اصحاب اجماع است و به دلیل اینکه این شخص از اصحاب اجماع است سند آن مصحح می باشد و نیازی به بررسی و تحقیق بیشتر ندارد.

قرینه چهارم: بسیاری از روایات موجود در این کتب از کسانی روایت شده است که خود معصومین(ع) تصریح به توثیق آنها کرده اند.

قرینه پنجم: ما می بینیم این روایات در کتاب تهذیب و کافی و من لایحضر وجود دارد که مؤلفین این کتب تصریح کرده اند به اینکه تمام روایاتی که در این کتب آورده اند از منابع و اصولی اخذ کرده اند که نسبت به اصول و آن منابع اجماع وجود دارد.»[1]

---

۱ . الفوائد المدنیهٔ و بذیله الشواهد المکیهٔ، ص۳۷۱– ۳۷۸ « الوجه الأوّل: من الوجوه الدالّهٔ علی صحّهٔ أحادیث الکتب الأربعهٔ– مثلا– باصطلاح قدمائنا: إنّا نقطع قطعا عادیّا بأنّ جمعا کثیرا من ثقات أصحاب أئمّتنا– و منهم الجماعهٔ الّذین أجمعت العصابهٔ علی أنّهم لم ینقلوا إلّا الصحیح باصطلاح القدماء– صرفوا أعمارهم فی مدّهٔ تزید علی ثلاثمائهٔ سنهٔ فی أخذ الأحکام عنهم علیهم السّلام و تألیف ما یسمعونه منهم علیهم السّلام و عرض المؤلّفات علیهم علیهم السّلام ثمّ التابعون لهم تبعوهم فی طریقتهم و استمرّ هذا المعنی إلی زمن الأئمّهٔ الثلاثهٔ– قدّس اللّه أرواحهم.

الوجه الثانی: إنّا نعلم أنّه کانت عند قدمائنا اصول من زمن أمیر المؤمنین علیه السّلام إلی زمن الأئمّهٔ الثلاثهٔ– قدّس اللّه أرواحهم– کانوا یعتمدون علیها فی عقائدهم و أعمالهم، و نعلم علما عادیّا أنّهم کانوا متمکّنین من استعلام حالهٔ تلک الاصول و أخذ الأحکام منهم علیهم السّلام بطریق القطع و الیقین، و نعلم علما عادیّا أنّهم کانوا عالمین بأنّه مع التمکّن من القطع و الیقین فی أحکام اللّه تعالی لا یجوز الاعتماد علی ما لیس کذلک و أنّهم لم یقصّروا فی ذلک، و استمرّ هذا المعنی إلی زمن الأئمّهٔ الثلاثهٔ– قدّس اللّه أرواحهم– فعلم أنّ تلک الأحادیث کلّها صحیحهٔ باصطلاح القدماء.

الوجه الثالث: إنّ مقتضی الحکمهٔ الربّانیهٔ و شفقهٔ سیّد المرسلین و الأئمّهٔ علیهم السّلام بالشیعهٔ أن لا یضیع من کان فی أصلاب الرجال منهم و یمهّد لهم اصولا معتمدهٔ یعملون بما فیها فی زمن الغیبهٔ الکبری.

الوجه الرابع: إنّه تواترت الأخبار بأنّهم علیهم السّلام أمروا أصحابهم بتألیف ما یسمعونه منهم و ضبطه و نشره لتعمل به الشیعهٔ فی زمن الغیبهٔ الکبری و أخبروا بوقوعه.

الوجه الخامس: إنّ أکثر أحادیثنا موجودهٔ فی اصول الجماعهٔ الّتی أجمعت العصابهٔ علی تصحیح ما یصحّ عنهم، أی علی أنّهم لم ینقلوا إلّا الصحیح، و للعلم بوجودها فی تلک الاصول طرق، من جملتها: أن نقطع بقرینهٔ المقام أنّ الطریق المذکور للحدیث إنّما هو طریق إلی الأصل المأخوذ منه الحدیث، و تلک القرینهٔ وافرهٔ فی کتابی الشیخ و کتاب من لا یحضره الفقیه بل فی کتاب الکافی أیضا عند النظر الدقیق ... .

الوجه السادس: توافق أخبار الأئمّهٔ الثلاثهٔ– قدّس اللّه أرواحهم– فی صحّهٔ أحادیث کتبهم و لا یقدح فی ذلک اشتمال طرق کثیر منها علی من تغیّر حاله من الاستقامهٔ إمّا بانتحال المذاهب الفاسدهٔ أو بظهور الکذب منه و طروّ الاختلال علیه بعد أن کان ثقهٔ مستقیما.

الوجه السابع: إنّه لو لم یکن أحادیث کتبنا مأخوذهٔ من الاصول المجمع علیها لزم أن یکون أکثر أحادیثنا غیر صالحهٔ للاعتماد علیها، و العادهٔ قاضیهٔ ببطلانه.

الوجه الثامن: إنّ کثیرا ما یطرح رئیس الطائفهٔ الأحادیث الصحیحهٔ باصطلاح المتأخّرین و یعمل بنقائضها الضعیفهٔ باصطلاح المتأخّرین. فلو لا ما ذکرناه لما وقع من مثل رئیس الطائفهٔ ذلک عادهٔ.

الوجه التاسع: إنّ کثیرا ما یعتمد رئیس الطائفهٔ علی طرق ضعیفهٔ مع تمکّنه من طرق اخری صحیحهٔ. فلو لا ما ذکرناه لما وقع ذلک من مثله عادهٔ.

الوجه العاشر: إنّ رئیس الطائفهٔ صرّح فی کتاب العدّهٔ و فی أوّل الاستبصار بأنّ کلّ حدیث عمل به مأخوذ من الاصول المجمع علی صحّهٔ نقلها. و نحن نقطع عادهٔ بأنّه ما کذب.

الوجه الحادی عشر: إنّ شیخنا الصدوق قدّس سرّه ذکر مثل ذلک بل أقوی منه فی أوائل کتاب من لا یحضره الفقیه. و نحن نقطع عادهٔ بأنّه ما کذب. و کذلک نقول فی حقّ الکافی للإمام ثقهٔ الإسلام.

الوجه الثانی عشر: إنّا قطعنا قطعا عادیّا فی حقّ أکثر رواهٔ أحادیثنا بقرینهٔ ما بلغنا من أحوالهم أنّهم لم یرضوا بالافتراء فی روایهٔ الحدیث، و الّذی لم نقطع فی حقّه بذلک کثیرا ما نقطع بأنّه طریق إلی أصل الثقهٔ الّذی أخذ الحدیث منه. و الفائدهٔ فی ذکره مجرّد التبرّک باتّصال سلسلهٔ المخاطبهٔ اللسانیهٔ، و دفع طعن العامّهٔ بأنّ أحادیثکم لیست معنعنهٔ بل مأخوذهٔ من کتب قدمائکم و من اصولهم. و من جملهٔ القرائن علی ما ذکرناه أنّ الإمام ثقهٔ الإسلام صرّح فی أوّل الکافی بصحّهٔ جمیع أحادیثه و مع ذلک کثیرا ما یذکر فی أوائل الأسانید من لیس بثقهٔ.

و أمّا کون الکتب الأربعهٔ و نظائرها متواترهٔ النسبهٔ إلی مؤلّفیها – قدّس اللّه أرواحهم– و أنّ هذا التواتر یفید القطع الإجمالی و أنّ القطع التفصیلی بخصوصیّات الأحادیث یحصل بالقرائن المقامیّهٔ کاتّفاق النسخ کما فی کتاب اللّه تعالی، فهو أظهر من أن یظهر من أن یرتاب فیه لبیب منصف. و ممّا یوضح ذلک ما ذکره صاحب المعالم حیث قال قدّس سرّه فی کتاب المعالم الإجازهٔ فی العرف إخبار إجمالی بامور مضبوطهٔ معلومهٔ مأمون علیها من الغلط و التصحیف و نحوهما.»